

شاکله‌سازی و کارایی آن در نقد اول کانت با تأکید بر مفهوم «مکان»

عقیل فولادی*

چکیده

شاکله‌سازی قوه خیال یکی از مباحث نقد عقل محض کانت است که اهمیت آن مورد مناقشه شارحان قرار گرفته است؛ برخی آن را بحثی تصنعی پنداشته‌اند و برخی ضروری. سخن نگارنده در این مقال، ضرورت این بحث برای نقد اول کانت است. البته شاکله‌ها چنانکه کانت می‌پنداشت، منحصرأ زمانی نیستند بلکه «مکان» نیز حداقل در بعضی از شاکله‌ها دخیل است. کانت به واسطه شاکله‌ها از سوئی، کارکرد «ابژکتیو» مقولات محض فاهمه را در شناخت نظری ما تبیین می‌کند و بدین وسیله خود را از شک هیومی می‌رهاند؛ و از سوی دیگر، شناخت سنتی مابعدالطبیعه را به چالش می‌کشانند. از نظر وی، نهایت شناخت نظری ما مجموع اعیان زمانی - مکانی از مجرای خیال است و فراروی از این محدوده نارواست. **کلید واژه‌ها:** قوه خیال، شاکله‌سازی، مکان، زمان، اصول فاهمه محض.

ضرورت بحث شاکله‌سازی

واژه «شاکله‌سازی»، (schematism) ویژه کانت است، اما این ایده کلی که مفاهیم پیشین بایستی اعتبارنامه‌شان را ارائه کنند یا اینکه به عنوان فاقد مدلول کنار گذاشته شوند، اگر میان همه تجربه‌گرایان مشترک نباشد بین اکثر آنها مشترک است. هنگامی که هیوم

پرسش اساسی اش را مطرح کرد: «آن ایده از چه انطباعی اخذ می شود؟» مسلم گرفت که ایده‌ای که ما به ازای تجربی ندارد، لازم نیست به جد گرفته شود. بنابراین، ایده جوهر، «هیولای نامعقول» (unintelligible chimera) (Hume, p.286) بود، زیرا کسانی که آن را به کار می بردند به چیزی در جهان که دقیقاً «جوهر» باشد اشاره نمی کردند، برخلاف کسانی که ایده «آبی» را به کار می برند به چیزی اشاره می کنند که دقیقاً «آبی» است. همچنانکه لاک گفته بود: هنگامی که ما دقیقاً از خویشتن در باره چیستی «جوهر» - یعنی «تکیه گاه فرضی ولی ناشناخته کیفیاتی که آن کیفیات را موجود می یابیم» - می پرسیم، خودمان را زمزمه کنان می یابیم که آن چیزی است که نمی دانیم چیست (Locke, Vol.2, Capter23). در مقابل، کانت می گوید: مفاهیم پیشین می توانند کاربرد معناداری داشته باشند به رغم اینکه با شهودهایی که بر اساس آنها به کار می روند کاملاً نامتنجانس اند؛ اما با وجود این وی به شیوه تجربه گرایانه درست، اصرار می کند که اگر بناست «مفهوم»، معتبر باشد، باید در امری با «مصادق» اشتراک داشته باشد (Walsh, *Kant's Criticism of Metaphysics*, p.67).

کانت پس از بحث «استنتاج استعلائی»، بحث شگفت انگیز شاکله سازی را مطرح می کند که با توجه به اینکه سنخیتی بین «مفاهیم محض فاهمه» و «شهودهای حسی» نیست و این دو کاملاً نامتنجانس اند، تطبیق مقولات بر پدیدارها چگونه صورت می گیرد (کانت، A137/B176)؟ کمپ سمیث، نامتنجانسی کامل این دو را منکر است و می گوید: «اگر مقوله و شهود حسی واقعاً نامتنجانس اند، هیچ تابعیتی ممکن نیست و اگر آنها واقعاً نامتنجانس نیستند، چنین مسئله‌ای چنانکه کانت بدان اشاره می کند وجود ندارد» (Kemp Smith. P.334). بنابراین وی می گوید عدم تنجانس مذکور توسط کانت، تصنعی است.

سخن کمپ سمیث عجیب می نماید؛ چرا که عدم تنجانس بین «مفهوم» و «شهود حسی»، روشن است. مثلاً ما از طریق مفهوم علیت، به ضرورت علی پی می بریم که این ضرورت را بایستی بر مصادیق شهودی اعمال کنیم؛ مصادیقی که فی نفسه، نشانگر مورد خاص خودند که هر کدام صرفاً یک و تنها یک مورد را بیان می کنند که حاوی هیچ ضرورت و نیز کلیتی نیست. بنابراین، آشکار است که در بادی امر سنخیتی بین امر

«ضروری» و «کلی» با آنچه صرفاً یک مورد جزئی است به نظر نمی‌رسد. از این‌روست که از نظر پیتون، فصل شاکیله‌سازی، برای درک فلسفه تقدیمی، ضروری است (Paton, Voll.2, p.20-21). والش نیز آموزه شاکیله‌سازی را دارای اهمیتی فوق‌العاده برای بسط و تکوین تمه «تحلیل اصول»، (Walsh, *Kant's Criticism of Metaphysics*, p.66) و پرسش‌های کانت در این بخش *تقد اول* را دارای اهمیتی اساسی در هر نظریه شناخت می‌داند (ibid. Schematism, p.72). گایر نیز می‌گوید: کانت نگران این است که مقولات، به نحو بدیهی قابل اطلاق بر ابژه‌های تجربه ما نیستند، زیرا مقولات صرفاً محتوای منطقی دارند - مثلاً مقوله جوهر، صرفاً مقوله چیزی است که ضرورتاً موضوع یک محمول است - درحالی که تجربه ما خودش را به نحو بی‌واسطه با اصطلاحات منطقی ارائه نمی‌کند؛ بلکه خود را در حدود مکانی و زمانی نشان می‌دهد. بنابراین، در مورد مقولات، مفاهیم ما «متجانس» با ابژه‌هایمان نیستند و بایستی واسطه‌ای یافت شود که آنها را متجانس کند (Guyer, Kant, p.96). بدین طریق وی می‌گوید: وجه نیاز مقولات به شاکیله‌ها صرفاً «محض» بودن آنها نیست، چنانکه چیپمن (Ghipman, p.104-106) گفته است؛ و همین‌طور، صرفاً «کلی» بودن آنها نیست، چنانکه بنت (Bennett, p.148) گفته است؛ بلکه این واقعیت است که آنها با اینکه صرفاً دارای محتوای منطقی‌اند، بایستی بر ابژه‌های مکانی-زمانی اطلاق شوند (Guyer, Kant, p.390).

مسئله کانت در اینجا موضوعی بی‌سابقه در تاریخ فلسفه نیست، بلکه همان رابطه «کلی» و «جزئی» است که از افلاطون و ارسطو تا فلسفه‌های جدید همچون کانت و هگل، می‌توان نشان این رابطه و فرایند کلی شدن جزئی را، یا حتی جزئی شدن کلی را در کسی مثل اسپینوزا، جستجو کرد. اما پاسخ و نحوه پردازش بحث توسط کانت از شگردهای ویژه اوست. مسئله همان مسئله «وحدت» و «کثرت» افلاطونی است هرچند تقریر آن توسط کانت کاملاً نوین است: چگونه یک قاعده، می‌تواند کثرات را برای تولید وحدتی - که سخن گفتن از «کثرت تحت وحدت» را ممکن می‌سازد - متعین کند. مفهوم کانتی، کلی به مثابه قاعده‌ای برای ترکیب است و نه به مثابه یک جنس یا نوع کلی (Pippin, p.289). جنس یا نوع، نه تنها مصداق خود را نمی‌سازند، بلکه از آن انتزاع می‌شوند؛ ولی ابژه کانتی از رهگذر مقولات ساخته می‌شود. این قاعده‌ها فی‌نفسه صرفاً

منطقی و محض اند یعنی مشوب به هیچ امر تجربی نیستند و نیز کلی اند. همه این امور سبب می شوند که عدم تجانس آنها با ابژه‌ها بیشتر گردد. از این رو، نیاز به یک واسطه پیدا می شود که بدان وسیله، طبق مقولات پیشین، حکم صادر کنیم و یک جزئی را ذیل کلی مندرج بدانیم.

با توجه به نکات ذکر شده روشن می شود که چرا کانت بحث شاکله سازی را مطرح می کند؛ این ربطی به این امر ندارد که وی پیشتر بحث «استنتاج استعلائی» مقولات را مطرح کرده است. چرا که آن بحث ناظر به حجیت و اعتبار مقولات است اما مطلبی در آنجا مطرح نمی شود که نحوه تطبیق آنها بر جزئیات را بیان کند.^۲ در آنجا نهایت سخن کانت این است که اگر می خواهیم تجربه ممکن شود بایستی مقولات را معتبر بدانیم، اما سخن کانت در بحث شاکله سازی این است که با توجه به اعتبار مقولات، نحوه تطبیق این امور کلی بر جزئیات چگونه است؟ ارتباط میان مفاهیم تجربی و مصادیقشان چندان دشوار نیست چرا که آنها از طریق شهود حسی مصادیقشان اکتساب می شوند و از این رو، همان تجربه‌هایی که این مفاهیم را برای ما فراهم می کنند، همچنین فراهم کننده تجربه‌هایی اند که مصادیقشان در آنها تشخیص داده می شوند. اما مالکیت ما بر مفاهیم پیشین، دلیلی برای این روش نیست. چرا باید مفهوم علیت را بر ابژه‌ای در تجربه‌مان اعمال کنیم و نه ابژه‌ای دیگر و چگونه می توانیم امیدوار باشیم به متمایز کردن موارد رابطه علی در جهان تجربی از مواردی که در آنها چنین رابطه‌ای نیست (Wood, p.55)؟ مفاهیم ریاضی محض یا مفاهیم تجربی را می توان به عنوان قاعده‌ای برای اطلاق یک نام بر اساس خصوصیات قابل مشاهده تصور کرد. کانت در مورد شاکله شکل هندسی مثل یک مثلث می گوید: «به جز در اندیشه در هیچ کجا وجود ندارد و در رابطه با اشکال محض در مکان، به معنای قاعده‌ای است برای ترکیب قوه خیال» و شاکله یک مفهوم تجربی «همواره به نحو بی واسطه به شاکله قوه خیال به مثابه قاعده‌ای برای تعیین شهود ما، مطابق با یک مفهوم کلی معین، مربوط می شود» (کانت، A141/B180). گایر در توضیح این عبارات کانت می گوید: فی الواقع، در این موارد تمایزی میان شاکله و مفهوم نیست، «رابطه بی واسطه» در واقع، اینهمانی است، زیرا خود مفهوم چیزی نیست مگر قاعده‌ای برای ساختن یا تشخیص دادن مصادیق مفهوم (Guyer, p.97).

بنابراین، چون که مفاهیم تجربی از طریق انتزاع از شهودهای داده شده، حاصل می‌شوند، ما نشانه‌های مشترک را در میان ابژه‌های مختلف داده شده در شهود، درک می‌کنیم و همین امر مبین تجانس مفهوم تجربی و مصداق آن است. پیتون می‌گوید: نکته اصلی این است که خواه یک مفهوم خاص، تجربی باشد یا محض، همواره شهودی متناظر که ما را برای به کار بردن مفهوم بر ابژه‌های تجربی حسی فرامی‌خواند وجود دارد؛ اما در مورد مقولات، چنین شهود متناظری وجود ندارد، نه تجربی و نه محض. در نتیجه به نظر می‌رسد که سنخیتی بین مقولات و ابژه‌های محسوس قرار گرفته تحت آنها نیست، به طوری که هیچ یک از شهودهایی که ابژه‌ها از طریق آنها داده می‌شود، به هیچ عنوان مطابق با مقولات نیست (Paton, Vol.2, p.26). در اینجا است که کانت در پی حلقه واسطی است که بتواند نحوه ارتباط کلی و جزئی را میسر سازد. حلقه‌ای که از سویی با مقولات مرتبط باشد و از سویی با جزئیات:

اکنون آشکار است که امری ثالث باید وجود داشته باشد تا از یک سو با مقوله همگنی داشته باشد و از سوی دیگر با پدیدار؛ تا تطبیق مقوله را بر پدیدار ممکن سازد. این تصور واسطه باید محض (بدون هیچ چیز تجربی) باشد، با این همه باید از یک سو عقلی (intellectual) باشد و از دیگر سو، حسی. چنین تصویری عبارت است از شاکیله استعلایی» (کانت، A138/B177).

این تصور واسطه بایستی محض باشد، زیرا در غیر این صورت، رابطه تجربی خواهد بود و بایستی هم با مقوله و هم با شهود متجانس باشد؛ جهت تجانس با مقوله بایستی عقلی باشد؛ یعنی محصول خودانگیختگی یا ترکیب (که ویژگی عام فاهمه است) باشد و جهت تجانس با شهود، بایستی حسی باشد و با توجه به اینکه هم حسی است و هم محض، پس بایستی با صورت شهود مرتبط باشد. این تصور واسطه، شاکیله استعلایی است (Paton, Vol.2, p.89).

چیستی شاکیله

شاکیله صرفاً ترکیب محض است، مطابق با قاعده وحدت بر اساس مفاهیم به طور کلی که مقوله بیانگر آن است و محصول استعلایی قوه خیال است، که به تعیین حس درونی عموماً، طبق شرط‌های صورت حس درونی (زمان)، در رابطه با همه

تصورها، - مادام که بنا باشد این تصورها طبق وحدت ادراک به خود (apperception)، به نحو پیشین در یک مفهوم با یکدیگر مرتبط شوند - مربوط می‌گردد» (کانت، A142/B181).

کانت در اینجا شاکله‌ها را براساس مفاهیم فاهمه بنیان می‌نهد. وی با این بیان می‌خواهد ریاست عقل را در نظام معرفتی‌اش نگه دارد طوری که خیال در کنش خود آزاد نیست. این امر، فرق اساسی خیال را در اینجا با نقد سوم نشان می‌دهد که در آنجا خیال در بازی آزاد خود به مفهوم متعینی از فاهمه منتهی نمی‌شود و لذا حکم تأملی صادر می‌شود و نه تعینی؛ درحالی که در نقد اول خیال تحت مفاهیم متعین فاهمه عمل می‌کند و لذا حکم آن تعینی است. البته در هر حال، خواه در نقد اول یا سوم، حکم کردن کار فاهمه است.

شاکله به طور کلی، شیوه کار کلی قوه خیال است که برای یک مفهوم، خواه تجربی و خواه محض، صورت خیالی آن تشکیل می‌شود؛ ولی شاکله استعلائی، به عنوان تصور واسطه میان مقولات محض و شهودهای محض است (کانت، A140/B179). اولی، عام و دومی، خاص و مخصوص نظام استعلائی کانت و در واقع، طریق اعمال و روش کار مقولات محض فاهمه و نحوه اثرکتیو شدن آنها است. سخن‌گایر - که پیشتر گذشت - که: در موارد غیر از شاکله‌های استعلایی، تمایزی میان شاکله و مفهوم نیست چرا که خود مفهوم، قاعده ساخت یا تشخیص مصداق را به ما می‌دهد، در اینجا نکو می‌نماید.

پیتون قانع‌کننده‌ترین تفسیر شاکله استعلایی را این می‌داند که آن را یک شیوه تلفیق (a way of combination)، یا یک مشخصه تلفیق (of combination a characteristic)، که به وسیله ترکیب استعلائی قوه خیال تولید می‌شود، بدانیم (Paton, Vol.2, p.37). وی شاکله به طور کلی و شاکله استعلائی را در اینکه قاعده قوه خیال‌اند و نه محصول (product) آن مشترک می‌داند (ibid, p.36)، برخلاف صورت خیالی. البته وی می‌گوید: «من منکر این نیستم که یک قاعده ممکن است به مثابه یک محصول قوه خیال تلقی شود، اگر قوه خیال مطابق با آن قاعده عمل کند؛ اما [در هر حال] این نوع محصول متفاوتی از یک تصویر از سویی و یک تلفیق از سوی دیگر است» (همان، پاورقی). در توضیح سخن این مفسر کانت باید بگوییم که کانت شاکله را هم به عنوان «شیوه کار

(procedure)» هم به عنوان «قاعده»، هم به عنوان «تصور یک روش»، هم به عنوان «محصول» بیان می‌کند (کانت، 140-1/B179-80). اما آنچه از مباحث کانت در همه این موارد به دست می‌آید این است که شاکله، شیوه و روش کار یا شیوه و روش ترکیب است، همچنانکه پیتون گفته است؛ چرا که شاکله مثل رابط قضا یا است و از این رو نمی‌تواند خودش نیز یک محصول باشد، به معنایی که صورت خیالی، «محصول» است، هر چند در هر حال، محصول خیال است به معنای عام کلمه «محصول»؛ بدین بیان که این شیوه یا روش کار، محصول خیال است نه اینکه محصولی باشد که بتوان همچون صورت خیالی بدان نگاه مستقل داشت. قاعده بودن شاکله نیز بایستی به همین معنای روش فهمیده شود. یعنی مراد کانت از شاکله به عنوان «قاعده‌ای برای تعیین شهود ما مطابق با یک مفهوم کلی معین» (کانت، 141/B180) این است که شاکله، روشی است که طبق آن روش، شهود ما با یک مفهوم هماهنگ می‌شود.

شاکله مقوله

کانت در بیان شاکله مقوله می‌گوید: «شاکله هر مقوله فقط یک تعیین زمان (determination of time) را در خود می‌گنجاند و باز نمودنی می‌سازد» (کانت، 145/B184). والش می‌گوید: ظاهراً مراد از تعیین یا تعیین زمان، شرط یا حالت امور یا شاید ویژگی اشیا است، که با حدهای زمانی تشخیص‌پذیر است و حضور آنها به آسانی با ابزار تجربی قابل تشخیص است. از آنجا که زمان این قابلیت ملموس (palpable) را دارد و نیز وقوع خود آن ادعا می‌شود که بناست به وسیله قاعده متعین شود، لذا می‌تواند مفهوم محض را با تجسم تجربی دادن به آن نمایانگری کند و کاربرد واقعی آن را تسهیل کند. بدون شاکله، ما می‌توانیم مفهوم محض را داشته باشیم اما نمی‌دانیم با آن چه کنیم (Walsh, *Kant's Criticism of Metaphysics*, p.68). بیان والش با این بیان درست است که شاکله‌های استعلائی در بن درک مفهومی تجربی ما از اشیا قرار دارند نه اینکه قصد کانت از تعیین زمانی، ارتباط تجربی یافتن مقولات باشد؛ چرا که شاکله‌های مقولات محض، اموری پیشین‌اند و صرفاً با کثرات محض پیشین حساسیت مرتبط می‌شوند نه اینکه اموری تجربی باشند.

گفتیم که شاکله، شیوه و روش کار یا شیوه و روش ترکیب است. اما کانت سخنی ظاهراً مغایر با این نیز دارد:

شاکله در واقع فقط عبارت است از پدیدار یک ابژه، یا مفهوم حسی یک ابژه، در هماهنگی با مقوله (تعداد، کمیت پدیدارهاست؛ احساس واقعیت پدیدارها؛ ثبات و دوام اشیا، جوهر پدیدارها؛ -- ابدیت، ضرورت پدیدارها؛ و غیره) (کانت، A146/B186).

چنانکه والش می گوید، دلالت ضمنی عبارت مذکور این است که خود شاکله، یک مفهوم است، مفهومی که در واقع می تواند جایگزین مقوله محض شود یا حداقل می تواند به مثابه تجسم آن یا تجسم بخشی از آن تلقی شود. وی در ادامه می گوید: خواه ما شاکله را بدین طریق تفسیر کنیم یا نه، کانت بایستی نشان دهد که شاکله یک رابطه درونی دارد با مقوله ای که شاکله بدان مربوط می شود؛ آن نمی تواند صرفاً یک واقعیت حیوانی و فاقد شعور باشد، که مثلاً توالی تغییرناپذیر، شاکله مقدم و تالی باشد؛ بقای امر واقعی در زمان، شاکله التصاق و قوام ذاتی (Inherence and Subsistence) باشد؛ و غیره. اما به عقیده والش، کانت کمتر می کوشد یا اصلاً سعی نمی کند اثبات نماید که چگونه این ارتباط جور می شود و متأسفانه وی غالباً عملاً مقوله محض را فراموش می کند و به آن چیزی می پردازد که شارحان، «مقوله شاکله یافته (schematised category)» می نامند و از آن می گویند که کانت یافت نمی شود به جز آنچه به نظر می رسد دلالت می کند بر مقوله ای که براساس شاکله فهمیده شده است (Walsh, *Kant's Criticism of Metaphysics*, p.69).

آیا سخن والش درست است؟ در پاسخ باید گفت: کانت دو معنای مقوله را از هم تفکیک می کند: (۱) معنای منطقی مقوله یا همان مقوله محض است؛ (۲) معنای کاربردی مقوله یا همان مقوله شاکله یافته. البته می دانیم که همچنانکه والش می گوید، نص عبارت «مقوله شاکله یافته» از خود کانت نیست، اما در کانت عباراتی است که رساننده چنین معنایی است. ظاهراً در عبارت مذکور از A146/B186 نیز مقصود از شاکله، مقوله شاکله یافته است و نه شاکله استعلائی؛ چرا که حصول مفهوم ابژه بدون مساعدت فاهمه و «ادراک به خود»، ناممکن است و از این رو، مراد از واژه «مقوله» به کار رفته در عبارت «در هماهنگی با مقوله»، مقوله محض است. مثلاً حصول پدیدار یک ابژه در هماهنگی با

مقوله محض، هنگامی به دست می‌آید که ما «مقوله شاکیله یافته» داشته باشیم. کانت مقوله محض را فراموش نمی‌کند بلکه آن را صرفاً دارای معنای منطقی می‌داند که صورت محض است. و اتفاقاً همین کاربرد محض و بی‌توجه به شاکیله استعلائی است که باعث سنت مابعدالطبیعه شده است. بنابراین، سخن والش موجه به نظر نمی‌رسد. مفاهیم محض فاهمه بدون ارتباط با شاکیله‌ها نه تنها رابطه‌ای با ابژه ندارند بلکه اساساً فاقد معنا نیز هستند (کانت، A146/B185). از این روست که کانت سلف پوزیتیویست‌ها می‌شود چرا که مفاهیم مابعدالطبیعی، شاکیله‌ای ندارند و از این رو، بی‌معنی‌اند. البته چنانکه گفتیم، مفاهیم محض فاهمه می‌توانند معنایی صرفاً منطقی داشته باشند که به وحدت محض تصورات مربوط می‌شود، اما فعلیت یافتن مقولات صرفاً به مثابه شاکیله‌ها است. مثلاً مقوله جوهر از مفهوم صرفاً منطقی یک موضوع قضیه - که مفهوم چیزی است که همیشه محمول است و هرگز محمول نیست - متفاوت است و چنین مفهومی صرفاً به مثابه امر مقرر در زمان، معنای خاصی برای ما دارد (Kemp Smith, p.195). جوهر با حذف تعیین حسی تقرر، صرفاً چیزی است که می‌تواند به مثابه موضوع اندیشیده شود، موضوعی که نمی‌تواند محمول شود. اما به مفاهیم محض فاهمه در این حالت، هیچ‌گونه ابژه و در نتیجه هیچ‌گونه معنایی داده نمی‌شود تا بتوانند یک مفهوم را از ابژه عرضه دارند (کانت، A147/B186). در واقع، مقوله بودن مقوله به این است که مقوله شاکیله یافته باشد و نه مفهوم محض فاهمه.

مقوله وحدت ضروری آگاهی در ترکیب (composition) کثرت تصورات (شهود) است، تا جایی که مفهوم یک ابژه به طور کلی را ممکن می‌سازد (در تمایز با وحدت صرفاً سوژکتیو آگاهی از دریافت‌های حسی) (Kant, *Notes and Fragments*, p.309).

مقوله شاکیله یافته از رهگذر خیال شکل گرفته و دربردارنده تعیین زمانی خاصی است که این تعیین مربوط می‌شود به: رشته زمانی، محتوای زمانی، نظم زمانی و سرانجام به شمولیت زمانی در رابطه با همه ابژه‌های ممکن (کانت، A145/B184-5). مقوله بدون شاکیله حساسیت تحقق ندارد، چرا که طبق تصریح کانت، شاکیله‌های حساسیت‌اند که نخست مقولات را تحقق می‌بخشند (realisieren/realize) (کانت، A146/B185). بدین

طریق، مقوله، ابژه زمانمند می‌شود.^۳ غیر از ابژه زمانمند، ابژه‌ای برای ما متصور نیست. جهان مجموع همین ابژه‌هاست. از این رو، شناخت ما از مجرای شاکله‌های خیال شکل می‌گیرد و با مقولات متعین می‌شود. از این روست که فیثته می‌گوید:

فاهمه را می‌توان به عنوان خیال تثبیت شده به وسیله عقل توصیف کرد، یا عقلی که به وسیله خیال به ابژه‌ها مجهز شده است (Fichte, p.207).

چنانکه می‌دانیم، کانت قائل به دو نوع ترکیب است: ترکیب ارتسامی (figürliche Synthesis/ figurative synthesis) (عمل خیال) و ترکیب عقلی (عمل فاهمه). ترکیب عقلی صرف واقعیت ابژکتیو را به ما نمی‌دهد؛ چرا که مقولات فاهمه بدون مساعدت خیال صرفاً صور محض اندیشه‌اند که اگر بخواهند معنا و مفهومی داشته باشند بایستی از طریق ترکیب ارتسامی خیال با حساسیت ما مرتبط شوند. مقولات فاهمه بدون خیال، صرفاً امور منطقی‌اند ولی با ترکیب ارتسامی خیال است که «مقوله شاکله یافته» می‌شوند و اعتبار «ابژکتیو» می‌یابند، چرا که بدین طریق مفهوم ابژه حاصل می‌شود. از این رهگذر، کارکرد فوق العاده شاکله‌های خیال برای شناخت ما روشن می‌شود: ابژکتیوسازی شناخت. با روشن شدن اعتبار ابژکتیو مقولات، پاسخ کانت به هیوم نیز روشن می‌شود. از نظر کانت، مسئله هیوم، درستی مفهوم علت در طبیعت نبود و شک هیوم در این امر نبوده است:

«مسئله این بود که آیا عقل آن را مقدم بر هرگونه تجربه‌ای تعقل کرده و آیا [این مفهوم] بدین وجه دارای حقیقتی ذاتی و مستقل از هر نوع تجربه است و بالتیجه قلمرو استفاده از آن نه منحصر به موارد تجربی بلکه وسیع‌تر و گسترده‌تر است یا نه؟ این بود مطلبی که هیوم طالب توضیحی درباره آن بود. او فقط از اصل و منشأ این مفهوم سؤال می‌کرد و درباره اجتناب‌ناپذیر بودن استفاده از آن بحثی نداشت و این سؤالی است که اگر پاسخ آن معلوم شود، شرایط استفاده از آن مفهوم و همچنین قلمرو اعتبار آن خودبه‌خود دانسته خواهد شد» (کانت، تمهیدات، ص ۸۸-۸۷).

کانت با ذکر نحوه ارتباط مفاهیم محض با حساسیت و اینکه چگونه کاربرد این مفاهیم به نحو پیشین توجیه می‌شود، اعتبار آنها را نشان می‌دهد و بدین طریق، خود را از شکاکیت وی رها یافته می‌داند. بیان کامل کانت در رد هیوم، در بحث تشابه دوم تجربه می‌آید که در آنجا می‌آموزیم که اساساً پیوستگی تجربه بر اساس سه تشابه است و بدون

آنها وحدت تجربه ناممکن خواهد بود. بنابراین، علیت نیز که از رهگذر شاکله و مقوله شکل گرفته است، قانون ضروری فاهمه ماست که بر پدیدارها تحمیل می‌شود و محدوده کاربرد آن نیز در حیطه همین امور زمانی-مکانی است که ما توان شاکله‌سازی آنها را داریم.

بنابراین، شاکله‌سازی، این «هنر نهفته در ژرفنای روح آدمی» (کانت، A141/B180) که شناخت آن دشوار می‌نماید، باعث نظام‌یافتگی زمانی شناخت ما و «اثرکتیو» شدن معرفت پیشین ما می‌شود؛ به نحوی که بدون این عمل خیال، حصول شناخت معتبر برای ما ناممکن است و همین نیز باعث توانایی کانت در پاسخ به شک هیومی می‌شود.

کاربرد ناروای مقولات

آنچه تاکنون گفته شد راجع به کارکرد مثبت شاکله یعنی حصول شناخت از ابژه‌های حسی بود، اما شاکله علاوه بر این کارکرد مثبت، کاربردی منفی نیز دارد. اگر زمان صورت حس درونی است که به واسطه آن شاکله‌سازی انجام می‌گیرد، بنابراین، بدون زمان امکان به کارگیری مقولات نیست و لذا شناخت فرازمانی برای ما انسان‌ها ناممکن است و لذا بحث شاکله‌سازی دلیلی بر مقیدشدن مقولات به تجربه می‌شود.

اصول عقل محض نمی‌توانند در رابطه با مفاهیم تجربی، مقوم شناخت ما باشند، چرا که امکان اعطای شاکله متناظر حساسیت به اصول عقل محض میسر نیست، بنابراین آنها هرگز به طور ملموس، ابژه‌ای نخواهند داشت (کانت، A664/B692).

چون مقولات فقط در رابطه با وحدت شهودها در مکان و زمان معنا دارند، بنابراین دقیقاً این وحدت را همچنین فقط به سبب ذهنی بودن (ideality) محض مکان و زمان، از طریق مفاهیم عام همبستگی (combination) به نحو پیشین می‌توانند تعیین کنند. آنجا که این وحدت زمانی را نتوان یافت، یعنی در نتیجه در مورد ذات معقول، کل کاربرد و حتی کل معنای مقولات به کلی از میان خواهد رفت (کانت، B308).

وجه از بین رفتن معنای مقولات بدون شاکله‌ها در این است که ساختار ذهنی ما چنین است که مقولات ما از طریق چنین شاکله‌هایی شکل گرفته‌اند و از این رو، معناداری آنها نیز از این مجرا است. حال اگر این شرط حساسیت برداشته شود، «انسان دیگر از راه هیچ

نمونه‌ای نمی‌تواند درک کند که تحت این مفاهیم واقعاً چه شیئی منظور است» (کانت، A241/B300).^۴

مکان، زمان، شاکله

از همه آنچه کانت در بحث شاکله‌سازی در تبیین ماهیت شاکله بیان می‌کند می‌توان گفت که شاکله، «یک ترکیب محض با متعین کردن زمان است». پرسش پیش‌آمده در اینجا این است که چرا کانت شاکله‌ها را تعین «زمانی» می‌داند و نه «مکانی». وجه این امر، این است که زمان به مثابه صورت حس درونی، صورت همه تصورات است، خواه تصورات حس درونی و خواه تصورات حس برونی (البته تصورات حس درونی به نحو بی‌واسطه ولی تصورات حس برونی به نحو باواسطه)؛ در حالی که از نظر کانت، مکان صرفاً صورت بعضی از تصورات است. لذا اگر شاکله‌های مقولات، مکانی باشند، آنها صرفاً بر بعضی از تصورات ما اطلاق می‌شوند و نه همه آنها. اما مفسران کانت ایراداتی را بر این تلقی کانت وارد دانسته‌اند که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

گایر می‌گوید: اگر بخواهیم از دلیل مذکور کانت استنتاج کنیم که شاکله‌های مکانی برای هیچ یک از مقولات وجود ندارد، نیازمند فرض دیگری هستیم که: هر یک از مقولات بایستی بتواند بر همه تجربه‌های ما اطلاق شود، که کانت به صراحت اظهار نمی‌کند. علاوه بر این سه ایراد دیگر نیز بر ادعای کانت وارد است. نخست اینکه وی ادعا می‌کند که «شاکله محض کمیت... به مثابه یک مفهوم فاهمه، عدد است، که تصویری است که افزایش متوالی یک واحد (متجانس) را به دیگری جمع‌بندی می‌کند [دکتر ادیب سلطانی: «در خود متبلور می‌سازد»]» (کانت، A142/B182). اما برای مفهوم عدد بی‌تفاوت است که واحدهایی که در هر شمارش خاص افزوده می‌شوند، خودشان واحدهای مکان و واحدهای زمان، یا واحدهای چیزی کاملاً دیگر باشند؛ و این واقعیت که ممکن است انجام عمل افزایش واحدها به یکدیگر توسط ما ممکن است زمانبر باشد ظاهراً با مفهوم انتزاعی شمارش بی‌ارتباط است. دوم، حداقل در مواردی شرایط ضروری برای اطلاق مقولات محض بر تجربه به نظر می‌رسد نه تنها شامل روابط زمانی اند بلکه روابط مکانی را نیز شامل‌اند: مثلاً اگر تحلیل هیوم را درباره مفهوم علیت بپذیریم (هرچند

نقدش در باب ضرورت آن را نپذیریم)، علت و معلول نه تنها متوالی (رابطه‌ی زمانی) هستند بلکه مجاور (رابطه‌ی مکانی) نیز هستند، در حالی که بر اساس تبیین خود کانت، شرط اعمال مقوله محض مشارکت (community)، تعامل میان ابژه‌های همزمان (رابطه‌ی زمانی) موجود، در جایگاه‌های متفاوت (رابطه‌ی مکانی) است. و سرانجام، خود کانت به صراحت استدلال می‌کند که خود روابط زمانی معین صرفاً از طریق روابط مکانی متصور می‌شوند. وی چندین بار اظهار می‌کند که قطعه‌ی زمان صرفاً به وسیله خط ترسیم شده در مکان متصور می‌شود (کانت، B156, B290).^۵ به خاطر همه‌ی ادله‌ی مذکور، به نظر می‌رسد گویی کانت لازم بود ذکر می‌کرد که شاکله‌های استعلائی، ساختارهای زمانی و/یا مکانی معینی‌اند که مقولات محض از طریق آنها می‌توانند بر تجربه اطلاق شوند (Guyer, Kant, p.98-99).

پیتون نیز می‌گوید: کانت با تلاش برای مقید کردن شاکله‌ها به صورت زمان، در سرتاسر بحث دست و پای خود را بسته است. وی ادامه می‌دهد که اگر بناست آموزه قانع‌کننده‌ای طرح کنیم، بایستی با مکان و زمان (یا شاید مکان-زمان) کار کنیم و واضح است که ذهن خود کانت پیوسته در این جهت فعالیت می‌کرد: مکان حتی در ویراست نخست نیز به طور کامل نادیده گرفته نمی‌شود و در ویراست دوم، بسیار بارزتر می‌شود. چنین توسعه‌ای در دیدگاه کانت باعث مشکلات جدیدی می‌شود؛ زیرا می‌تواند ما را وسوسه کند که خود ذهن را به مثابه مکانی تلقی کنیم^۶ و این امر نتایجی دارد که کانت حداقل مهبیای پذیرفتن آنها نیست (Paton, p.78).

مکریل نیز می‌گوید: «این واقعیت که کانت در استنتاج جدید و ابطال ایده‌آلیسم از ویراست دوم، مکان را شرط تعیین زمان می‌سازد، برای امکان مرتبط کردن این شاکله‌های زمانی و مکانی قابل توجه است. حس درونی ممکن است شامل تر از حس بیرونی باشد زیرا می‌تواند همه‌ی محتویات حس بیرونی را دربرگیرد، لیکن تعیناتش را از رابطه‌اش با ابژه‌های حس بیرونی اخذ می‌کند. حتی مفهوم توالی، که در ویراست نخست، یک مفهوم زمانی اولیه به نظر رسید، در ویراست دوم، جداناپذیر از مکان از کار در می‌آید. کانت می‌نویسد: «حرکت، به مثابه عمل سوژه (نه به عنوان تعیین یک ابژه) و بنابراین، ترکیب کثرات در مکان، نخست مفهوم توالی را تولید می‌کند» (کانت،

B154-5). توالی به عنوان ویژگی حس درونی باید از حرکت قوه خیال که مکان-زمان را پدید می آورد اخذ شود. به علاوه، هر گونه تعیین حس درونی، چیزی ثابت را در حس بیرونی پیش فرض می گیرد» (Makkreel, p.2-31). البته مکریل در ادامه می گوید: اشتباه است که از اینها نتیجه بگیریم که در ویراست دوم، زمان بر مکان مبتنی می شود، بلکه نهایتاً می توان گفت که رابطه این دو به نحو متقابل است.

به جز آنچه مفسران مذکور گفته اند، می توان با توجه به «اصول فاهمه محض»، دلیل قاطع تری در دخل مکان در شاکله استعلائی، ذکر کرد. بحث را با توضیح این دلیل پی می گیریم.

اصول فاهمه محض و مکانمندی شاکله ها

کانت دومین فصل از کتاب «تحلیل اصول» در *تقد اول* را بحث از «اصول فاهمه محض» قرار می دهد. چنانکه وی می گوید، این فصل به احکام ترکیبی پیشینی می پردازد که تحت شاکله ها از مفاهیم محض فاهمه مشتق می شوند و بنیاد پیشین همه شناخت های دیگر را تشکیل می دهند (کانت، A136/B175). برای طرح این استدلال، ابتدا رابطه این اصول با شاکله ها را بیان می نمایم، سپس نقش مکان در اصول را بررسی می کنیم و آنگاه نتیجه استدلال را در مورد شاکله ها بیان می کنیم.

در توضیح اصول فاهمه محض باید بگوییم که با توجه به تفکیک مذکور میان مقولات محض و مقولات شاکله یافته، این اصول از مقولات محض منطقی استنتاج نمی شوند بلکه از مقولات شاکله یافته مشتق می شوند. علاوه بر ماهیت خود این اصول، ادله دیگری نیز از تصریحات خود کانت بر این امر قابل ذکر است.

دلیل نخست بر استنتاج اصول از مقولات شاکله یافته، عبارت مذکور از A136/B175 است که اصول را به عنوان مشتق از مفاهیم محض فاهمه اما تحت «شاکله ها» بیان می کند. دلیل دوم، این است که کانت در توضیح این اصول آنها را حاصل بررسی «نسبت مقولات به حساسیت» و رابطه مقولات با تجربه ممکن بیان می کند (کانت، A148/B187). اما می دانیم که نسبت مقولات به حساسیت و نیز رابطه آنها با تجربه ممکن، از طریق شاکله ها بیان می شود. دلیل سوم اینکه کانت اصول را «قواعد کاربرد

ابژکتیو مقولات» (کانت، A161/B200) می‌داند؛ و پیشتر گفته شد که شاکله‌ها نیز در پی ابژکتیوسازی شناختند. سخن آخر اینکه:

اصول فاهمه محض، چه به نحو پیشین قوام‌بخش باشند (مانند اصول ریاضی) و چه صرفاً نظام‌بخش باشند (مانند اصول پویا)، چیزی در بر ندارند مگر فقط شاکله محض برای تجربه ممکن» (کانت، A236/B296).

بدین طریق روشن می‌شود که جدول «اصول فاهمه محض»، مستخرج از «مقولات شاکله‌یافته» است. حال با توجه به اینکه از نظر کانت، مقولات شاکله‌یافته، اموری زمانی‌اند و نه مکانی، لذا مقولات مستخرج از آنها نیز قاعدتاً نبایستی چیزی بیش از آنها را بیان نمایند. عبارت اخیر منقول از A236/B296 کاملاً رسا می‌گوید که اصول منحصرراً شامل شاکله محض‌اند و نه بیشتر. این در حالی است که ما در تبیین کانت از این «اصول» مشاهده می‌کنیم که وی «مکان» را دخیل می‌داند. در ادامه به ذکر موارد دخل «مکان» در تبیین کانت از «اصول» می‌پردازیم.

کانت در ذیل «اصول متعارف شهود»، نه تنها از امتداد زمانی بلکه از امتداد مکانی نیز سخن می‌گوید. علاوه بر ویراست اول (کانت، A163-6)، در افزوده‌ای که در ویراست دوم (کانت، B202-6) در ابتدای ذیل این اصل دارد، از هر دو صورت شهودی ما یعنی مکان و زمان بحث می‌کند. وی در «تمهیدات» نیز می‌گوید: «پدیدارها، به عنوان شهودهای صرف (mere)، که بخشی از مکان و زمان را اشغال می‌کنند، تابع مفهوم کمیت‌اند» (کانت، تمهیدات (ترجمه انگلیسی)، ۶۲). بنابراین، کمیت ممتد بودن شهودها در این اصل، صرفاً با توجه به امتداد زمانی نیست، بلکه امتداد «مکانی» نیز پا به پای آن مطرح است.

در مورد «پیش‌نگرش‌های دریافت حسی» نیز درجه واقعیت چنان است که می‌تواند از طریق مرحله‌های بی‌پایان تا هیچ (خلاً) کاهش یابد، لذا باید درجه‌های گوناگون بی‌پایان وجود داشته باشند که مکان و زمان می‌بایستی با آنها پر شوند (کانت، A172-3/B214). بنابراین، درجه داشتن احساس‌های ما همان اندازه به زمان مربوط است که به مکان.

اصل عمومی «تشابهات تجربه» در ویراست اول چنین است: «همه پدیدارها به لحاظ وجودشان، به نحو پیشین تابع قاعده‌های تعیین نسبتشان با یکدیگر، در زمان واحدند»

(کانت، A177). اما در ویراست دوم، این اصل چنین بیان می‌شود: «تجربه فقط بوسیله تصور ارتباط ضروری دریافت‌های حسی، ممکن است» (کانت، B218). چنانکه مشاهده می‌کنیم، کانت قید «زمان» را از عبارت ویراست دوم، حذف می‌کند. به علاوه، در تشابه سوم نیز میان دو ویراست، تفاوت است. در ویراست اول، چنین می‌خوانیم: «همه جوهرها، مادام که همزمان وجود داشته باشند، در مشارکت (community) تام (یعنی تعامل (interaction) میان یکدیگر) قرار دارند» (کانت، A211). اما در ویراست دوم، چنین آمده است: «همه جوهرها، مادام که بتوانند همزمان در مکان حساً درک شوند، در تعامل تام قرار دارند» (کانت، B256). همچنانکه مشاهده می‌شود، قید «در مکان» در ویراست دوم، افزوده شده است. کانت تصریح می‌کند که: «ممکن نیست که واقعیت ابژکتیو این مفهوم [یعنی مقوله مشارکت] بدون شهود، -و البته شهود بیرونی در مکان،- ملاحظه شود» (کانت، B292).

بنابراین، «مکان» اگر هم در تبیین همه اصول فاهمه محض دخیل نباشد، قطعاً در بعضی از آنها دخیل است و از آنجا که این اصول، به جز شاکله محض، حاوی چیزی دیگری نیستند، لذا مکان بایستی در شاکله‌های متناظر با آنها نیز دخیل باشد و گرنه مکان از کجا می‌توانست به اصول داخل شود؟ بر همه اینها بایستی بیافزاییم که اساساً اگر هم مکان در روند شاکله‌سازی دخیل نباشد، علی‌ای حال، کاربرد شاکله‌ها و مقولات نیازمند ابژه‌های مکانمند است. مکانمندی ابژه‌های پدیدارها شرط نهایی برای اعتبار ابژکتیو مقولات است، حتی اگر در شاکله‌سازی بالفعل آنها متصور نشود (Guyer, *Kant and the claims of Knowledge*, p.168). برای آنکه واقعیت ابژکتیو اشیا را ثابت کنیم، نه صرفاً به شهودها، بلکه حتی همواره به شهودهای بیرونی نیازمندیم (کانت، B291).

نتیجه

با توجه به مطالب مذکور می‌توان گفت که شاکله‌سازی خیال، مقوم شناخت کانتی از عالم است. توانایی «ابژکتیو‌سازی» شاکله‌ها، راه کانت را برای طرد شکاکیت هیوم باز نمود. کانت با مقید کردن محتوای شاکله‌ها به روابط زمانی و متعاقباً اثبات اینکه کاربرد آنها نیازمند شناخت روابط «مکانی» نیز هست، راه را برای ابطال نهایی شکاکیت، یا آنچه

وی ایده آلیسم ظنی (problematic idealism) می‌نامد، باز می‌کند (Guyer, *Kant and the claims of Knowledge*, p.168). به علاوه، شاکله‌سازی خیال، به ما می‌آموزاند که از منظر کانت، مابعدالطبیعه سنتی، خلاف آمدِ عادتِ شناختی انسان است؛ چرا که بدون دلیلی موجه، مقولاتی را که از رهگذر شاکله‌ها محقق شده‌اند در اموری به کار می‌گیرد که نه زمانمندند و نه مکانمند.

با توجه به چنین اهمیت و کارکردی برای خیال در حصول شناخت، طرد شکاکیت، نقش آن در نفی به کارگیری ایده‌های مابعدالطبیعی به نحو قوام‌بخش و نیز نقش محوری خیال در نقد سوم کانت، می‌توان از منظری دیگر نیز بدین امر نگریست و آن برجستگی خیال در دوره جدید و به دست بزرگ‌فیلسوف عصر روشنگری است که این مقال را مجال تفصیل آن نیست.

یادداشت‌ها

۱. ارجاع به نقد عقل محض کانت، طبق آدرس مرسوم جهانی به صفحات ویراست اول (A) و دوم (B) این کتاب است.
۲. البته بحث «ترکیب ارتسامی [figurative synthesis]» در ویراست دوم نیز راجع به تطبیق مقولات بر ابژه‌های حواس است اما آن بحث به نحو عام است. در حالی که بحث شاکله‌سازی، تطبیق به نحو خاص است یعنی چگونه تک‌تک مقولات از طریق زمان با ابژه خاصشان مرتبط می‌شوند و حکم صادر می‌گردد.
۳. من از طریق مقوله، یک ابژه به نحو عام را تصور می‌کنم (Kant, *Notes and Fragments*, p.309).
۴. البته معناداری در فلسفه کانت صرفاً از رهگذر مقولات و شاکله‌ها حاصل نمی‌شود. مثلاً والای کانتی در نقد سوم، چیزی است که قوه خیال به هیچ عنوان نمی‌تواند آن را تحت تعیین زمانی یا مکانی قرار دهد و از این رو، اگر چه در مورد آن حکم صادر می‌کنیم ولی این حکم شناختی نیست بلکه صرفاً بیانگر بازی آزاد خیال با عقل و صدور حکم تأملی است. بنابراین، معناداری در کانت، اعم از معانی شناختی حاصل از تعامل حساسیت، شاکله‌ها و مقولات است؛ هر چند در غیر این مورد، حکم ما حکم

شناخت در ساحت نظری نخواهد بود. به طور کلی، خواه ایده‌های عقل نظری که دارای کاربرد نظام‌بخش به شناخت‌اند، خواه *تقد دوم* که نظام اخلاقی ما را بنا می‌کند و خواه *تقد سوم*، که نگرش زیباشناسانه و غایت‌شناسانه را به زندگی ما عرضه می‌دارد، همه اینها اقسام دیگری از معناداری در فلسفه کانت‌اند که از رهگذر شاکله‌های استعلائی شکل نمی‌گیرند. البته مقصود این نیست که خیال در اینها نقش ندارد - چه اینکه خیال قوه بنیادین در *تقد سوم* است - بلکه صرفاً منظور این است که در نظام استعلائی کانت، شاکله‌های استعلائی تنها مجرای معنایابی امور برای ما نیستند. به علاوه، از نظر کانت، ارزش زندگی نیز در ساحت شناخت نظری عقل نیست بلکه این ارزش «عبارت است از آنچه/نجام می‌دهیم نه صرفاً آنچه از آن لذت می‌بریم، با وجود این، در آن صورت، [یعنی در صورتی که معیار ارزش زندگی، لذت و غایت طبیعی مجموع همه تمایلات ما یعنی خوشبختی باشد] ما همواره صرفاً وسیله‌ای هستیم برای یک غایت نهایی نامعین. بنابراین، چیزی جز ارزشی که خودمان به زندگی خود می‌بخشیم باقی نمی‌ماند، آن هم نه فقط از طریق عمل بلکه همچنین در عمل غایت‌مندانه، به نحوی چنان مستقل از طبیعت که حتی وجود طبیعت نیز فقط به این شرط می‌تواند غایت باشد» (Kant, *Critique of Judgment*, p.262).

۵. مکریل نیز از بیان کانت درباره ترسیم خط مستقیم «که باید تصور مجازی زمان در خارج باشد» (کانت، B154) استفاده می‌کند که: کانت با این عمل، یک بُعد مکانی را درون صورت زمانی حس درونی می‌آورد (Makkreel, p.31).

۶. این سخن پیتون پذیرفتنی نیست چرا که تصور خیالی از مکان ربطی به این ندارد که ذهن را مکانی بدانیم؛ بلکه صرفاً بحث بر سر این است که تصور خیالی، تصویری مکانی است همچنانکه زمانی است. به علاوه اگر ایراد پیتون در اینجا وارد باشد، در بحث شاکله‌های شکل‌های هندسی محض - یا ترکیب ارتسامی شکل‌های هندسی - نیز همین اشکال پیتون باید وارد باشد که در آن صورت مشکلات بیشتری پیش خواهد آمد.

منابع

کانت، ایمانوئل، *سنجش خرد ناب*، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.

____، *تمهیدات*، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.

____، *نقد قوه حکم*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.

Bennett, Jonathan, *Kant's Analytic*, Cambridge: Cambridge University Press, 1966.

Chipman, Lauchlan, "Kant's Categories and their Schematism," *Kant-Studien* 63 (1972): 36–50, reprinted in Ralph C.S. Walker (ed.), *Kant on Pure Reason* (Oxford: Oxford University Press, 1982).

Fichte, J. G., *The Science of Knowledge*, Edited and Translated by Peter Heath and John Lachs, Cambridge: Cambridge University Press, 1991.

Guyer, Paul, *Kant*, New York: Routledge, 2006.

____, *Kant and the Claims of Knowledge*, Cambridge: Cambridge University Press, 1987.

Hume, David, "A Treatise of Human Nature," in *the Philosophical Works of David Hume*, Volume I, Edinburgh, 1826.

Kant, Immanuel, *Critique of Judgement*, translated by James Creed Meredith, Revised, edited, and introduced by Nicholas Walker, Oxford: Oxford University Press, 2007.

____, *Critique of Pure Reason*, translated by Paul Guyer and Allen W. Wood, Cambridge: Cambridge University Press, 2000.

____, *Notes and Fragments*, Edited by Paul Guyer, translated by Curtis Bowman, Paul Guyer, Frederick Rauscher, Cambridge: Cambridge University Press, 2005.

____, *Prolegomena to Any Future Metaphysics...*, translated and edited by Gary Hatfield, Cambridge: Cambridge University Press, 1997.

Kemp Smith, Norman, *A Commentary to Kant's "Critique of Pure Reason,"* London: Palgrave Macmillan, 1918.

Locke, John, *An Essay concerning Human Understanding*, in 'vol 1 of *The Works of John Locke in Nine Volumes*, London: Rivington, (12th ed.)' 1824.

Makkreel, Rudolf, A., *Imagination and Interpretation in Kant*, Chicago and London: The University of Chicago Press, 1990.

Paton, H. J., *Kant's Metaphysic of Experience*, V.2, London: Unwin Brothers, 1936.

Pippin, Robert B., 'The Schematism and Empirical Concepts' in *Immanuel Kant: Critical Assessments, V: II*, edited by Ruth F. Chadwick and Clive Cazeaux, London: Routledge, 1992.

Walsh, W.H., *Kant's Criticism of Metaphysics*, Edinburgh University Press, 1997.

_____, *Schematism, in 'Kant a collection of Critical Essays,'* ed. Robert Paul Wolf, Notre Dame: University of Notre Dame Press, 1968.

Wood, Allen W., *Kant*, Blackwell Publishing, 2005.